

از: مهدی غروی  
(دکتر در ادبیات و تاریخ)

مقدمه‌ای

## بر روابط ایران و هند در دوران باستان

ایران و هند دو کشور کهنسال و سرشناس شرق از قرون متمادی با هم مربوط بوده‌اند و جای شگفتی است که طی این دوران بسیار طولانی هیچگاه برخورد‌های سخت و غیر انسانی نداشته‌اند اینان هر دو با سرنوشتی مشترک مورد حمله اقوام دیگر قرار گرفته‌اند ولی خود با درهم آمیزی فرهنگی و تمدنی، موجودیت درخشان خویش را حفظ کرده و گسترش داده‌اند. بررسی این روابط نیاز به کتاب بزرگ و جامعی دارد و ما در اینجا با ارائه این مقدمه بسوی این تحقیق دامنه‌دار راه گشائی میکنیم.

در این مقدمه ما روابط ایران و هند را تا پیش از حمله اعراب و مهاجرت گروهی از زرتشتیان به هند بررسی میکنیم به این امید که روزی در راه بازشناسی این روابط تحقیق دامنه‌داری صورت پذیر گردد و بر این سخن که روابط ایران و هند در عصر آریائی‌ها آغاز شد و در دوران امپراتوران موریائی‌های هند و شاهنشاهی ساسانی گسترش یافت و در عصر بابریان باوج رسید خط بطلان کشیده شود، درین مقدمه خواهیم دید که ایران و هند هزاران سال پیش از رسیدن مهاجران آریائی، باهم روابط تمدنی و فرهنگی داشته‌اند و پس از مهاجرت‌ها نیز قرنی نبوده است که دولت را تماسی یا برخوردی نا محسوس اما قوی و پراثر نباشد.

تاریخ روابط ایران باستان و هند را در پنج مبحث بشرح زیر بررسی می‌کنیم:

- ۱- ایران و هند پیش از ورود مهاجران آریائی.
- ۲- عصر آریائی در تاریخ روابط ایران و هند.
- ۳- روابط ایران و هند در عصر مادها و هخامنشیان
- ۴- نخستین دوره طلایی روابط ایران و هند: عصر موریائیها.
- ۵- ایران و هند در عصر اشکانیان و ساسانیان.

## ۱

## ایران و هند پیش از ورود مهاجران آریائی \*

( . . . ) سرزمین ایران از اعصار ماقبل تاریخ چون پلی عظیم میان شرق و غرب قرارداداشت و از آن شاهراههای مهم می گذشت و تمدنهای دوسوی جهان را بهم مربوط می ساخت ایرانیان فرهنگها و تمدنهای ملل دیگر جهان را دریافت می کردند و از آن بهره مند می شدند اما این مبادله هرگز یکطرفی نبود. اینان پس از دریافت این فرهنگها را با آنچه خود داشتند می آمیختند و پس از تکامل بدیگران منتقل می ساختند . پروفیسور گیرشمن <sup>۱</sup>

ایران و هند با سرنوشتی مشابه، اعصار پیش از باستان خود را پشت سر گذاشتند اگر قدیم ترین اعصار تاریخ خود را عصر باستان بنامیم همانگونه که مشیرالدوله نیز تاریخ بزرگ خود را ایران باستان نامید، عصر پیش از باستان باید عصر ورود آریائیها به ایران و هند باشد بنابراین اطلاق اعصار بسیار پیش از باستان به دورانهای ماقبل تاریخی ایران و هند بی مناسبت نخواهد بود بخصوص که قدمت این اعصار گاهی به هشت هزار سال پیش

\* خواهیم دید که واقعاً عصر مشخصی برای ورود آریائیها وجود ندارد و این قوم در طی چند قرن و به شکل دسته های گوناگون وارد ایران و هند شده اند در اینجا هدف بررسی روابط ایران و هند در اعصار بسیار پیش از باستان یعنی دوران تمدنهای غیر آریائی است .

۱- از سخنرانی پروفیسور رومن گیرشمن در موزه ایران باستان پس از پایان فصل اول حفاریهای هیئت های فرانسی در تپه های سلیک کاشان هنر و مردم شماره ۵۳ ص ۸ .

می‌رسد یعنی حجمی دارد برابر با مجموع اعصار تاریخی باضافه عصر آریائی در دوسرزمین ایران و هند.

سرنوشت مشابه ایران و هند در این اعصار تا ورود آریائی‌ها و انعقاد تمدن آریائی در دو سرزمین ادامه یافت و پس از آن نیز در سرگذشت دو ملت اتفاقات مشابه و مشترك تمدنی بسیار رخ داد. باهمه کوششها و تلاشهای پی‌گیر باستان‌شناسان و تاریخ‌نویسان، هنوز نمیتوان در مورد نخستین سرزمین شکوفان شدن تمدن بشری اظهار نظر قطعی کرد اکنون سالهاست که مصر و بین‌النهرین آن مقام قبلی خود یعنی قدیمی‌ترین مهد تمدن بشری را از دست داده‌اند. مراکز تمدنی بسیار کهن طی چند دهه اخیر پیدا شده است که ایجاد ارتباط میان آنها و مقایسه آنها بایکدیگر کاری سخت دشوار است و خود کلافی است سردرگم. در بحثی که مادرپیش داریم آنچه آشکار است اینست که اقوام مهاجر پیش از اعصار باستانی همه از سوی غرب به شرق رفته‌اند یعنی همه اقوامی که در هند سکونت داشته و منشأ اثر تمدن بوده‌اند، نخست از ایران گذشته سپس به هند رفته‌اند. می‌توان گفت که حتی در عصر آریائیها و ادوار تاریخی نیز این مهاجرتها ادامه یافت و هیچوقت مهاجرت عکس یعنی از هند بسوی ایران صورت پذیر نگردید. علت این امر شاید این بوده باشد که این مهاجران پس از رسیدن به هند راه پیشرفت بسوی شرق و جنوب داشتند و بازگشت ایشان بسوی غرب با مقاومت اقوام مشابه که قوی‌تر و تکامل یافته‌تر شده بودند مصادف و مقارن می‌شد درحالیکه در شرق و جنوب با اقوام ضعیف و عقب‌افتاده‌تر برخورد داشتند.

بررسی این اعصار تاریک گذشته در دو سرزمین ایران و هند که از لحاظ اقلیمی و جغرافیائی بهم همانندی ندارند، مشابه نیست. فلات ایران سرزمینی است بسته با کوههای فراوان، آب و هواهای مختلف که فقط چند معبر و رودی دارد اما آنچه که در همه جای آن تقریباً صادق است کم‌آبی و خشکی است. هند صرف‌نظر از شمال، بقیه نواحی آن جلگه و مسطح است

و برای کسی که وارد آن شود دیگر پیشرفت ساده و عملی است و همه جای آن برخلاف ایران قابل زندگی است، این وضع اقلیمی سبب شده است که بارطوبت زیاد و بارانهای سیل آسا آثار تمدنهای بسیار کهن در هند از میان برود قدیمی ترین تمدن در هند، تمدن دره سند است که با اینکه از نواحی داخلی هند خشک تر است در نتیجه رطوبت و سیل قسمت اعظم آثار آن خراب شده و از میان رفته و حتی این مطلب در عصر تاریخی هم صادق است. خرابه های پاتالی پوترا پایتخت موربائی ها نیز دچار این سرنوشت شده و متأسفانه آثاری که از آن پایتخت بدست آمده جزئی است از کلی که در اثر طغیان آب غرق شده و در نتیجه رطوبت پوسیده و معدوم شده است. در حالیکه ایران با داشتن آب و هوای خشک و متنوع، آثار بسیاری از گذشته را در دل خود جای داده است و برآستی نمی توان گفت که در چه زمان کاوشهای علمی ایران پایان خواهد یافت. اما در مقابل این امتیاز که ایران بر هند دارد هندی یک امتیاز برای ایران دارد و آن اینست که در هند عصر تمدنی نخستین ادامه داشته است و در حقیقت این فرهنگ هندوی معاصر همان فرهنگ هندوئی است که از اعصار پیش از ورود آریاها وجود داشته و حتی مذهب که بزرگترین مظهر وجودی تمدنهای باستان است از لحاظ اصول و پایه در هند همان که بوده هست، در حالیکه در ایران حتی آئین زرتشتی که باستانی ترین آئین ایران است، باز از آئین هندو جوانتر است، باین ترتیب در هند آثار مکتوب فراوان از تمدنهای باستانی بر جای مانده است. آثاری که اگر بتمام معنی مورد بررسی قرار گیرد بسیاری از زوایای تاریک تاریخ آسیای جنوبی و مرکزی را روشن خواهد ساخت و حتی برای ما نیز دریچه ای جدید بسوی تمدنهای باستانی خود می گشاید.

خواهیم دید اقوامی که به هند رسیده اند همه از ایران آمده یا از ایران گذشته اند و بنابراین آنچه که از لحاظ هنر و باستانشناسی و مذهب و اساطیر درباره هند تحقیق شود و به روشنی گراید از لحاظ ایران نیز مهم و پرازش خواهد

بود البته عبور از ایران و رسیدن به هند آنقدر هم ساده نبوده است اما امکان داشته و این اقوام مهاجر به سه طریق از ایران گذشته و بهند رفته‌اند: دسته‌ای از قفقاز وارد آذربایجان شده و پس از رسیدن به مرکز ایران از راه خراسان به شرق رانده‌اند. گروهی از جنوب غربی نواحی بین‌النهرین و سرزمین خوزستان و سواحل خلیج فارس به جنوب شرقی ایران رفته و از راه کناره دریای عمان به هند رسیده‌اند. **۱- راه گایخاله مدرسه فیضیه قم**

سومین معبر طبیعی ایران که در وسط مرزهای کوهستانی ایران و همسایگان غربی آن در محور بغداد کرمانشاه قرار دارد، گذرگاهی است کهن که به مرکز ایران می‌رسد و سپس از راه خراسان یا کرمان و بلوچستان بشرق می‌پیوندد. گذشته از آن گروهی از مهاجران آریائی نیز از راه خراسان وارد فلات ایران شدند و سپس از معبرهای طبیعی میان هند و ایران گذشته به سند و پنجاب رسیدند و سند و پنجاب و بلوچستان و سیستان حد فاصل میان سرزمینهای باستانی ایران و هند است و بسیاری از نکات مشترك و حلقه‌های گمشده دو تمدن را باید در این سرزمین‌ها جستجو کرد. پیش از ورود به اصل مطلب یعنی شناسائی اقوامی که از ایران گذشته به هند رسیده‌اند و روابط این تمدنها به قدمت چند تمدن بومی کهنسال ایران که طی دهه‌های اخیر کشف شده‌اند اشاره می‌کنیم.

در تورنگ‌تپه کرگان تمدنی بسیار کهن از انسان شهرنشین در هزاره ششم پیش از میلاد وجود داشته است.<sup>۲</sup>

در تپه سراب نزدیک کرمانشاه مجسمه کوچکی با ارتفاع شش سانتیمتر پیدا شده است که متعلق به شش هزار سال پیش از میلاد می‌باشد.<sup>۳</sup>

در قل ابلیس کرمان تمدنی متعلق به هزاره پنجم پیش از میلاد وجود

۲- پروفیسور جان دهای Jean Deshaya از دانشکاه لیدن مأمور حفاری در ایران.

۳- E. Parade, Iran ancien P. 12 پاراد، ایران باستان پاریس ۱۹۶۳.

داشته است تا آن حد پیشرفته که از ذوب مس آگاه بوده است.<sup>۴</sup>  
در چغامیش خوزستان آثاری متعلق به هزاره پنجم پیش از میلاد کشف شده است.<sup>۵</sup>

در تپه سیلک کاشان سفالی از هزاره پنجم پیش از میلاد پیدا شده است.<sup>۶</sup>  
در باره دومهد اولیه تمدن ایران تپه‌های سیلک کاشان و شوش کاوش بیش از نقاط دیگر بعمل آمده است و از تپه سیلک يك ظرف آبخوری کشف شده که ۵۶۰۰ سال قدمت دارد و آثار چرخهای متعلق به ۴۵۰۰ سال پیش را دانشمندان در این ناحیه کشف کرده‌اند، در باره این فرهنگ‌ها و تمدنهای اولیه تازمانی که کاوش و بررسی علمی ادامه دارد نمیتوان اظهار نظر قطعی کرد، فقط می‌توان گفت که در آسیای غربی تمدنهای بسیار کهنه‌تر از آنچه که مستشرقان در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تصور میکردند وجود دارد. بلوچستان و کرمان مرز مشترک تمدنهای نخستین ایران و هند است و از شوش هر چه بسوی شرق برویم این تمدنها بیشتر رنگ هندی بخود می‌گیرند در حالیکه از لحاظ اصل و کلیات یکسانند، در شرق فارس در محلی بنام تپه ژالیان آثاری بدست آمده که بازگو کننده ارتباط این ناحیه با شوش است. حد اکثر قدمت این آثار ۳۰۰۰ پیش از میلاد است. در شبه جزیره بوشهر تمدنی مشابه آن کشف شده است، اما با آنچه در کرمان و بلوچستان یافته‌ایم اختلافاتی دارد و این اختلافها در دره سند بیشتر می‌شود. این شواهد تاریخی بیان‌کننده این مطلب است که میان خوزستان و فارس و دره سند راههای تجارتی زمینی هم وجود داشته است با قدمتی بیشتر از راه دریائی دهانه سند و خلیج فارس. این راهها از کرمان و بلوچستان می‌گذشته و به

۴- کالدول J.R. Caldwell از موزه دولتی ایلونیز آمریکا مأمور حفاری در ایران.

۵- هنر و مردم شماره ۸۸ ص ۵.

۶- پیر آمیت Pierre Amiet مأمور حفاری در ایران هنر و مردم ۵۸ ص ۴

شبه قاره هند می‌رسیده است.<sup>۷</sup>

در آقوس نزدیک شهر خبیص (شهاد) در کناره کویر نیز ظروفی از یک تمدن متعلق به هزاره چهارم و پنجم پیش از میلاد کشف شده است باتصاویری که نظائر آن در شوش و تپه کولی ماهی مرز بلوچستان ایران و پاکستان نیز یافت شده و نقوش هندسی شبیه‌ظروفی که سرارل‌اشترین در ۱۹۳۲ در بلوچستان و کرمان یافت، اشیاء مرمری این ناحیه نیز همانند اشیاء مرمری بلوچستان و شوش است.<sup>۸</sup>

گروه‌های مختلف مهاجرانی که از ایران گذشته وارد هند شده‌اند عبارتند از سیاهان، اقوام جنوبی، گروه مدیترانه‌ای (شامل دراویدی‌ها) و شمالی‌ها (اقوام آریائی).<sup>۹</sup>

از آسیای شرقی و مرکزی نیز برخی گروه‌های مغولی و تبتی به هند و ایران آمده‌اند که اثر ایشان در مقابله با اثرات اقوام غربی و شمالی ناچیز است و آن را می‌توان نادیده گرفت.

سیاهان نخستین گروه نژادی ایران و هند شمرده می‌شوند که با احتمال در نخستین اعصار تمدن بشری از آفریقا وارد سواحل خلیج فارس و دریای عمان شده و سپس به هند کوچ کرده‌اند. هرودوت از این گروه نام می‌برد و ایشان را این چنین وصف می‌کند «رنگ پوست این هندی‌های کسان است، یعنی مانند رنگ پوست اتیوپی‌هاست و هرودوت بعضی مردان را که در سواحل خلیج فارس و سواحل هند مسکن داشته چنین می‌نامد و می‌گوید که به

۷- مجله باستانشناسی و هنر شماره‌های ۷ و ۸ مقاله ظروف سفالی عیلامی در شرق فارس

پیرد و میروشی.

۸- مجله باستانشناسی و هنر شماره ۲ ص ۴۱ و ۴۰ گزارش آقای حاکمی.

9— The Mediterranean, The Proto-australoid, The Negrito, The Nordic.

برای تقسیم‌بندی جامع و تفصیلی

فصل هشتم از جلد اول تاریخ و فرهنگ مردم هند.

اتیوپیهای افریقا شباهت دارند و چون اتیوپیهای افریقا را حبشی می‌دانیم اینها را هم باید حبشی بنامیم. تخم مردان هند که از آن نطفه بندی می‌شود بر خلاف تخم سایر مردان سفید نیست بلکه سیاه است چنانکه پوست آنها هم سیاه است» سپس درباره اخلاق و عادات این هندیان سیاه نیز بتفصیل سخن می‌راند.<sup>۱۰</sup>

در کتیبه‌های داریوش نیز این اقوام هندی خوانده شده اند اما هرودوت هنگامی که ایران را از نظر مالی تقسیم بندی می‌کند ایالت هند را سرزمین پریکانها Parikanes ،<sup>۱۱</sup> حبشی‌های آسیا می‌خواند و هنگامی که سخن از هندیهای دیگر بمیان می‌آید می‌نویسد که آنان در شمال سکنی دارند یعنی حتی در عصر هرودوت نیز سیاهان در سواحل دریای عمان سکونت کرده و خود تمدن خاصی داشته‌اند، در نقشه‌ها قلمرو این قوم در حدود مرزی بلوچستان و ایران و پاکستان بنام حبشی‌های ماهی‌خوار نوشته شده است.<sup>۱۲</sup>

اما سیاهان در آسیا نتوانستند دوام و بقا داشته باشند زیرا با ورود مهاجران قوی‌تر معدوم شدند و یابسوی شرق رفتند و تا هندوچین و جزایر جنوب شرقی آسیا رسیدند. سیاهان با اینکه تمدنشان بسیار کهن است به دریا تسلط داشته‌اند چه با کشتی از هند بسوی نواحی دور افتاده شرق از جمله جزایر اقیانوسیه عزیمت کرده‌اند و امروز فقط گروه کوچکی از این اقوام در جزایر اندامان (قلمرو هند) سکونت دارند.

از لحاظ زبان‌شناسی اثراتی که از این گروه در زبانهای هند و ایران بر جای مانده بسیار کم است و فقط نامهای برخی از گیاهان و جانوران بخصوص آنها که در ساحل دریای گرم می‌رویند و زندگی می‌کنند حامل اثرات زبان این قوم‌اند. از لحاظ مذهبی نیز آثاری محدود از عقاید این

۱۰- نقل از ص ۶۳۴ جلد اول ایران باستان مشیرالدوله.

۱۱- ص ۱۴۷۴ همان کتاب.

۱۲- ص ۶۹۰ و ۱۹۳۴ همان کتاب.



قوم می‌توان یافت ۱۳ در نقشه‌های دیواره غارهای اجنتا در هند و نقشه‌های تخت جمشید قیافه‌هایی از سیاهان اولیه به چشم می‌خورد. این دسته چون سفال-سازی نمی‌دانستند از این لحاظ یادگاری از خود بر جای نگذاشتند.

دومین گروه جنوبیها بودند که از سوی غرب وارد هند شدند و با سیاهان در آمیختند و سپس از هند بسوی شرق روانه شدند و اکنون نمونه‌های بسیار از ایشان در هندوچین و اقیانوسیه یافته می‌شود و در هند نیز یکی از ارکان تشکیل دهنده جمعیت هستند.

اینان ظروف سفالین می‌ساختند و کشت برنج و پرورش برخی سبزی‌ها و گرفتن قند از نیشکر و شراب از درخت تنبول و صرف آن در موارد مذهبی را می‌دانستند. از لحاظ مذهب دارای برخی از عقاید و سنن از جمله وجود روح و تناسخ بودند که هنوز هم در سرزمین هند رایج است و آثاری از آن در ایران نیز دیده می‌شود. شوری چشم نیز یادگار این گروه است که در ایران و هند هنوز منسوخ نشده تابو که مذهب کنونی مردم در جزائر پولینزی است در هند نیز رواج محدود داشته و در ریگ‌ودا بشکل tabuna ذکر می‌شود. بافتن پارچه، استفاده از فیل در امور زندگی، استفاده از اشکال ماه برای شمارش روزهای ماه که هنوز هندوان دارند و سومری‌ها و اقوام سامی آسیای غربی نیز داشته‌اند و مسلمانان نیز آنرا رواج داده‌اند یادگار این قوم است. حتی نامهای Raka و Kuhu (ماه تمام و ماه نو) در دو زبان سانسکریت و پلوفری مشترک است ۱۴

۱۳- از آن جمله است مذهب قدیمی Pious Tree که هنوز در آفریقا و اقیانوسیه هست و آثار آن در جنوب اروپا و هند نیز دیده می‌شود ص ۱۴۹ جلد اول تاریخ و فرهنگ مردم هند.

۱۴- میترا P.Mitra

A Vedic night of the moon in Palynesia  
Calcutta Oriental Journal 1934

جلد اول جولای ۱۹۳۴

بعقیده پریزی لوسکی Pryzluski کلمات خارجی قدیمی در زبانهای اروپائی که اصل در اویدی ندارد، یادگار زبانها و لهجههای اقوام جنوبی است مثلاً آریسائی ها فقط جو و گندم را می شناختند به جو «یوا» می گفتند (در سانسکریت یاوا دریونانی زوا در فارسی کنونی جو) به گندم در سانسکریت کدهوما (ایرانی کندهو فارسی کنونی گندم) گفته می شود که اصل هر دو کلمه نا معلوم است اما برنج که قدیمی ترین نام هند و ایرانی آن Vrihi است (فارسی باستان ورنجا فارسی کنونی برنج پشتو ورنز و یونانی Oruza Briza) با احتمال قوی از کلمه در اویدی تامیل آرچی = ارکی = ارکی اشتقاق یافته است. اما در زبان جدیدتر هند و ایرانی بدان Chaul, chawal می گویند (که شاید اصل آن از هند و آریائی متوسط Chamla گرفته شده) هیئت قدیمی تر آن chama است که هم بمعنی برنج است و هم خوراک، بطور کلی و با احتمال قوی ارتباط دارد با کلمه Jom بمعنای خوردن در زبانهای اقوام جنوبی. ۱۰

نارکیل (Narekila در سانسکریت و ناریل در زبانهای کنونی هند) وپان (در سانسکریت Tambula در ادبیات فارسی تنبول) لیمو (سانسکریت Nimbuka) بادنجان (سانسکریت Vatica) و پارچه های پنبه ای (سانسکریت Karpata, Karpasa فارسی کنونی کرباس زبانهای اروپائی Karpet فرشهای بافته شده) نیز همه دارای این چنین ریشه ای است و آریائی نیست.

قرابت این گروه با سومریهای قدیم تقریباً مسلم است شاید از این گروه هنگام عبور از آسیای غربی و ایران دسته هایی برجای ماندند و ما می دانیم که در تمدنهای ایرانی قدیم نیز اثرات فرهنگی سومری بسیار است. اقوام جنوبی هنگام ورود آریائیها در هند بودند و با ایشان برخورد هائی داشتند.

Two new Indo-Aryan etymologies. S.K. Chatterji ۱۵- شاترجی

Zeitschrift für Indologie und Iranistik از مجله هند و ایران شناسی آلمان

لیپزیک سال ۱۹۳۴.

آریائی‌ها از سال ۱۵۰۰ شروع بمهاجرت کردند و قرن هشتم که عصر تولد بودا است حدود تقریبی پایان مهاجرت‌های هاست. بااینکه دراویدی‌ها پس از جنوبی‌ها آمده بودند و از لحاظ تمدن و قدرت فرهنگی نیز بسیار قوی بودند نتوانستند تا هنگام ورود آریائی‌ها، جنوبی‌ها را براندازند.

از یاد کارهای جغرافیائی این اقوام وجود چندین نام در هند است که از آنجمله نام کنکا یا کنک است که در لهجه جنوبی‌ها بمعنی رودخانه است و عیناً به زبان بنگالی هم منتقل شده، همین کلمه توسط جنوبی‌ها به آسیای جنوب شرقی رفته کنک khong شد و در چینی king که هردو بمعنی رودخانه است، در صورتیکه در خود لهجه‌های اصلی متروک شده است.

گروه سوم اقوام مدیترانه‌ای است که شامل دراویدی‌ها می‌شود این گروه برخلاف جنوبی‌ها که کشاورز بودند و زندگی ساده داشته ده نشین و شهر نشین بودند و تجارت هم میکردند.

لهجه‌ها و زبان دراویدی که امروز میلیون‌ها نفر در جنوب هند بدان تکلم می‌کنند با هیچیک از زبان‌ها و لهجه‌های هند و ایران بستگی ندارد جز لهجه براهوئی Brahui بلوچستان و این دلیل بر آن است که روزگاری گروه‌های مدیترانه‌ای از جمله دراویدی‌ها در سراسر هند تا حدود خراسان و کرمان و بلوچستان سکونت داشته‌اند و چون گروه‌های شمالی مغولی و تبتی نیز مقارن یا پس از ورود این دسته وارد شده اثراتی از زبان‌های شمالی نیز در لهجه دراویدی می‌توان یافت.

مهاجران آریائی در هند با دو قوم بومی برخورد داشتند که نخستین را داسا Dasas یا داسیو Dasyu خواندند و گروه دیگر را Nishadas. گروه نخست در ایران نیز بودند، در جنوب شرقی دریای خزر اقوام Dahai سکونت داشتند (مدارک یونانی) این‌ها با احتمال قوی همان داسای هندوان است که ایرانیان اینگونه تلفظ کردند و ازین نام کلمه دها یا ده اشتقاق یافت

که بمعنی آبادی یا مملکت بود و کلمه ده فارسی یادگار آنست ، درخود هند نیز این کلمه داسا وداسیو تغییر مفهوم داد و فحوای آن بمعنی دشمن (دشمن آریائیها) بکاررفته و چون گاهی آریائیها برای دشمنان تسلط می یافتند و ایشان را بنده و برده می ساختند معنی برده و غلام هم می داده است. اصل کلمه از das گرفته شده که ریشه های آریائی و هند و اروپائی آن مختصرتفاوتی باهم دارند و بمعنی تعقیب شده است .

باحتمال قریب به یقین این اقوام داسا داسیو یاداهو که هنگام ورود آریائیها در سراسر مشرق ایران، شمالی غربی و مغرب هند، پنجاب و شمال دره کنگ سکونت داشته اند همان اقوام مدیترانه ای از جمله (دراویدیها) بوده اند.

در ریگ ودا هم اشاره ای نیست که دلیل بر آن باشد که آریائیها هنگام ورود وارد سرزمین جدیدی شده باشند زیرا که در این سرزمین و سرزمین قبلی (ایران) میان مردم آریائی قبلی تفاوتی نیافتند زیرا از سالها پیش ارتباط و درهم آمیزی فرهنگی (از جمله زبان و لهجه) میان این اقوام تازه واردان آریائی چه در ایران و چه در هند، شروع شده بود.<sup>۱۶</sup>

در ریگ ودا که قدیمی ترین اثر آریائی است کلماتی میتوان یافت که آریائی نیست و دراویدی است و بخصوص تلفظ دماغی ( از راه بینی ) t-d-n-l.sh در زبانهای هند و ایرانی دراویدی است . تاپیش از اکتشافات باستانشناسی دهه های اخیر در ایران و هند عالمان و کارشناسان تصور می کردند که هنگام ورود آریائیها در این سرزمینها اقوام متمدنی سکونت نداشته اند و در حقیقت آریائیها بودند که خلاء تمدنی را پر کردند، اما امروز بکلی

۱۶- درباره داسا- داسیو یاداهو- دامیونکاه کنید به فصل ۱۳ جلد اول کتاب تاریخ و

فرهنگ مردم هند.

این تصور باطل شده است و بر مبنای اکتشافات باستانشناسی ما می‌بینیم که آریائیهای کوچنده نیمه چادر نشین در این سرزمینها به اقوام متمدن شهر نشین برخوردند، در ایران نمونه‌های بسیار از این تمدن پیش از آریائیسی وجود داشته است که معروفترین آن عیلام و شهر شوش است و در هند دره سند، منطقه موهنجودارو، اگرچه در اویدی بودن موهنجودارو و هاریا در هند هنگامی مسلم خواهد شد که مدارك کتبی موهنجودارو خوانده شود اما مدارك فنی مهمی در دست است که ثابت می‌کند این تمدنها و تمدنهای مشابه و مقارن آن در ایران توسط این اقوام مدیترانه‌ای پایه گذاری شده است.

یکی از علل مهم جدائی ایرانیان و هندوان آریائی اعتقادات مذهبی بود و خواهیم دید که ایرانیان تحت تأثیر عوامل محلی افکار جدیدی یافتند و این افکار را گروه متعصب قبول نکردند و در نتیجه جدائی و مهاجرت به شرق توسط هندیان آینده آغاز گردید، اما خود هندیان نیز در سرزمین خود ناچار شدند که بسیاری از سنن و طرق مذهبی اقوام پیشین را بپذیرند، مذهب شیوا و طریقه یوگا آریائی نیست و متعلق به تمدنهای اولیه سند و پنجاب است.

آریائیهای نخستین يك خدای آسمان داشتند بنام Dyaush Pita ( پدر آسمانی) و يك خدای زمین بنام Pritvi Mata (مادر زمین) که مشابه است با خدایان اقوام جنوبی که پیش از مدیترانه‌ای‌ها بودند و يك خدای خورشید (Sin Bonga) و الهه ماه (Ninda chando) داشتند که این دو نیز در حقیقت دو خدای مذکر و مؤنث ( پدر و مادر ) بودند در حالیکه در اویدیهای مدیترانه‌ای به حیات معنوی و جهان با عظمت پی برده بودند و خدای بزرگی بنام الهه مادر داشتند که همسر و همپایه اش جهان را اداره می‌کرد. آنها از این موضوع برداشتی فلسفی و عرفانی داشتند و از خدایان فقط طلب باران می‌کردند.

منشاء اصلی این نحوه تفکر مذهبی فلسفی تا آنجا که با معلومات کنونی ما توجیه می شود تمدن جزایر دریای اژه بود، قلمرو این تمدن شامل سرزمین یونان و آسیای صغیر نیز می شد. اینان دو خدای Kuble-Ma (Cyble) و Teshup, Hapti atthis را پرستش می کردند که همان پدر خدا و مادر خدای اژه ای هستند، اولی علامتش شیر و سلامت دومی گاو نر است که منشاء اصلی مذهب شیوا - اومای هنداست (Shiva-Uma) و در کا Durga در هندوئیسم با Treqqsa از خدایان مدیترانه شرقی که نامش در سنگ نوشته های آسیای صغیر آمده تطبیق می شود.<sup>۱۷</sup>

در مراسم مذهبی هند و آریائی از جمله هندوئیسم کنونی دو نوع عبادت یکی بنام پوجا و یکی بنام هما معمول بوده و هست. در پوجا عبادت خدا با تقدیم گل و غذا صورت می گیرد و خدایان پیدا و بصورت بت قابل لمس اند در هما عبادت بهمان صورت است منتها خدای ناپیدا است. شکل دوم یعنی هما که با مصرف سماء صاره سکر آور همراه می باشد و زرتشتیان نیز آن را دارند، آریائی است، در حالیکه شکل اول یعنی پوجا دراویدی و غیر آریائی است و اصلش از کلمه پول (کل) گرفته شده و ج ریشه فعل کردن است.<sup>۱۸</sup>

ویشنو، نیمی آریائی و نیمی دراویدی است و منشاء آن همان خدای پدر است در لجه تامیل Vin یعنی آسمان و هیئت نوشتن ویشنو در زبان هند

۱۷ - نگاه کنید به مقاله شاترجی سال ۱۹۲۴ ص ۴۷۹ . مجله

Dravidian Origins and the Beginning of Indian Civilization, Modern Review Calcutta .

۱۸ - دانشگاه مدرسه نشریه مطالعات دراویدی Dravinic Studies شماره ۳

این مطلب یعنی عبادت بدو طریق پوجا و هما و قبول هما از طرف ایرانیان زردشتی، بعدها، پس از مسلمان شدن ایرانیان بدین طریق در مقدسات ایران اثر گذاری کرد که شیمیان ایرانی برخلاف عربهای سنی قائل برویت خدا نبودند و می دانیم که این مطلب سالها مورد بحث بود و حتی برخی از خلفای عباسی از جمله مأمون با ایرانیان هم عقیده بودند و نیز می دانیم که این بیت فردوسی: به بینندگان آفریننده را - نبینی مرنجان دوبیننده را، باعث رنجش و خشم سلطان محمود که از طریق قشری و سطحی کرامی متابعت می کرد، شد.

و آریائی میان Vinhu یا Venhu بوده است همینطور گانش و شری و کرشنا قدسین دیگر آئین هندو، هیچیک کاملاً آریائی نیستند. رامایانا و قهرمان آن را ما نیز يك منشاء جنوبی و یا مدیترانه‌ای دارد که بهرحال با تجدید نظر توسط آریائی‌ها تدوین شده و نشان دهنده اجتماع هند و ایرانی در سالهای ۲۰۰۰ است. مه‌بهارات که محل وقوع حوادثش جلگه‌های مرکزی هند است بهردو دسته آریائی و دراویدی تعلق دارد و حاوی برخی اتفاقات تاریخی مربوط به سلسله‌های پادشاهی دراویدی است و کارشناسان اساطیر هند و آریائی خوب تشخیص می‌دهند که از زبان دیگری به زبان‌های آریائی برگردانده شده است. از لحاظ زبان شناسی نام این اقوام مدیترانه‌ای جنوب هند قابل بحث است. قدیم ترین شکل کلمه تا میل یا دراویدا

Tamil - Dravida با احتمال قوی درامیلایا درامیزا Dramila - Dramiza بوده است. در آسیای غربی در ساحل یونانی آسیای صغیر اقوام لوسی Lucians زندگی می‌کردند و در کتیبه‌هایی که از ایشان مانده است بزبان خاص خود ایشان و خطی هم‌ریشه با خط یونانی قدیم، خود را ترمیلی Trimili نامیده‌اند. و هرودوت می‌نویسد که «لوسی‌ها اصلشان از جزیره کرت است که متعلق به عصر اژه‌ای (Pre - Hellenique) بوده‌اند و یونانیان ایشان را ترمیلای Termilai می‌خوانند، و این دلیل بسیار خوبی است برای اثبات این ادعا که گروه‌های مدیترانه‌ای از جمله دراویدها از نواحی مدیترانه شرقی آمده‌اند و خود را در اصل ترمیلای یا ترمیلی می‌نامیدند که اواسط هزاره اول پیش از میلاد به درامیلا و دراویزا و سپس به تامیل مبدل شد.

سررتور اوانس Sir Arthur Evans کاشف تمدن اژیک ثابت کرده است که تمدن آریائی یونان دارای اساسی اژه‌ای و مدیترانه‌ای بود و آریائی‌ها بدان رنگ یونانی (Hellenique) دادند. وی حتی اساطیر معروف یونان ایلپاد، ادیسه و ادیپوس را هم متعلق به اعصار پیش از هلنی شدن یونان می‌داند، به این ترتیب چه مانع دارد که ما در هند و ایران نیز این اصل را

قبول کنیم و معتقد شویم که تمدن اقوام مدیترانه‌ای که اثراتش در سراسر این نواحی از جمله شوش و سیلک و موهنجودارو دیده می‌شود، متعلق به گروه‌های پیش از آریائی‌ها بوده است که اثرات تمدنی آن در فرهنگ آریائی‌ها جذب شده و بظاهر آریائی شده است. در هند اثرات تمدنی این قوم که تمدن موهنجودارو بهترین مشخص و معرف ایشان می‌باشد، بسیار است. اغلب غلات و دانه‌ها از جمله برنج و گندم و ارزن، محصولات شیری از جمله روغن و ماست و انواع سبزی‌ها، یادگار ایشان است. استفاده از محصولات حیوانی بز و گوسفند و ماهی و تهیه روغن‌های نباتی، لباس‌های سراسری نمدوخته (ساری و دوتی dhoti) شال و عمامه (در مقابل لباس‌های پشمی آریائی‌ها) و روش تفکر همه غیر آریائی است که رنگ آریائی بخود گرفته است. شمارش اعداد بر مبنای عدد هشت نیز متعلق باین قوم است، آریائی‌ها شمارش بر اساس ده را با خود آوردند.



هنگامی که در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم بتحصیل اشتغال داشتم در کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها، تاریخ ایران با ورود آریائی‌ها به این سرزمین آغاز می‌شد و قرن هشتم پیش از میلاد در حقیقت شروع عصر تاریخی ایران بود. در هند نیز چنین بود و تا سال ۱۹۲۲ (سال کشف تمدن دره سند یا موهنجو-دارو) سنگ‌نوشته‌های Piprahwa متعلق به قرن پنجم میلادی را قدیم‌ترین اثر مکتوب تاریخی می‌دانستند. تصور دانشمندان چنین بود که آریائی‌ها با موهای طلایی و رنگ پوست سفید و قد بلند وارد ایران و هند شدند و ساکنان بومی که معذود و مظلوم و ضعیف و وحشی بودند در مقابل تمدن درخشان آریائی معذوم شدند. اما بایپیدا شدن آثار تمدن بسیار در ایران و هند خلاف این عقیده ثابت شد. در هند موهنجودارو و هارپا کشف و این سرزمین نیز مانند ایران سرزمین تمدن‌های بسیار کهن قلمداد گردید و بکشور



های عتیق کهنسال سومر و آکد و مصر و بابل پیوست .  
 اگرچه انتساب تمدن موهنجودارو به دسته های مختلف : دراویدی ،  
 براهوی Brahuis ، سومری ، پانی Panis ، آسورائی Asuras ، وراتیائی Vratyas ،  
 راهیکائی Vahikas ، داسائی Dasas ، ناگائی Nagas و آریائی مورد بحث  
 است<sup>۱۹</sup> . اما آنچه اکثریت قریب باتفاق قبول دارند انتساب آن به دسته های  
 مدیترانه ای ، بخصوص در اویدیهاست و اکنون می بینیم که این تمدن  
 کهنسال دره سند چقدر باتمدنهای کهن آسیای غربی و ایران قدیم همانندی  
 دارد .

سرپرسی سایکس که یکی از بهترین کتابها را در تاریخ ایران نوشت به  
 بلوچستان و مکران سفرهای مکرر کرد و گذشته ازاینکه درباره سیاهان  
 مقیم این مناطق نظریه های جالب ارائه نمود به شباهت میان سندیهای  
 موهنجودارو و سومریان اشاره کرد و اعلام داشت که شاید سرزمین مشترک  
 سومریها و سندیها نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران، خراسان و بلوچستان  
 بوده است و ویلدورانت در تاریخ کبیر خود معتقد شده است که مهد اصلی  
 سومریها و اقوام مشابه آن در فلات ایران و آسیای غربی دره سند بوده است  
 ولی هیچ محقق دیگری بساوی هم عقیده نیست . موهنجودارو علیرغم  
 خصوصیات جغرافیائی اش يك تمدن دور افتاده و منزوی نبوده و در آسیای  
 غربی و ایران همگامان و مشابهان بسیار داشته است . موهنجودارو از این نظر  
 که آهن را نمی شناخته به تمدن دوم ایلامی Pre-Diluvian شبیه است و با  
 عصر ماقبل تاریخی سومر در حدود سالهای ۲۷۵۰ ق-م مقایسه می شود و آنرا  
 مانند بیشتر تمدنهای فلات ایران و بین النهرین به هفت لایه بخش کرده اند  
 که متأسفانه بیشتر آنها در نتیجه طغیان آب و رطوبت از میان رفته است و  
 دوران درخشان آن را بین سالهای ۳۲۵۰ و ۲۷۵۰ پیش از میلاد می دانند

۱۹- نگاه کنید به موهنجودارو و تمدن سند، ج- مارشال

Mohenjo-daro and Indus Civilization. J-Marshall

ولی چون آثاری از موهنجودارو در نواحی دیگر آسیای غربی و فلات ایران یافت شده می توان زمان آنرا پس و پیش کرد، در اشنویه مهری از موهنجودارو یافت شده است که تاریخ آن ۲۵۰۰-۲۶۰۰ پیش از میلاد است و در اور مهری دیگر پیدا شده که حدود تاریخی آن ۲۱۵۰ پیش از میلاد است.<sup>۲۰</sup>

دکتر فرانکفورت یک سیلندر در قل اسمار و یک ظرف بـسا نقش گاونر بر اهـمائی در تل عقرب یافت که تاریخ آن ها حدود سالهای ۲۸۰۰ است. دکتر فابری Fabri با اکتشافاتی که در بین النهرین کرد، حدود سالهای درخشان این تمدن را از ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ دانست. دلیل دیگر این ادعا کوزه ای است که در دره سند یافت شده و حامل کتیبه ای سومری- بابلی<sup>۲۱</sup> است.

علاوه بر این ظروف نقش دار و بی نقش دره سند که مشابه آن در ایلام و سومر و مصر نیز پیدا شده نشان می دهد که اوج این تمدن سالهای ۲۵۰۰ بوده است.

از دره سند اشیائی بدست آمده است که قرابت بیشتر این تمدن باستانی را با تمدنهای غربی ترین نقاط فلات ایران مسلم می دارد، از جمله در هارپا یک جعبه آرایش پیدا شده است که با یک مته، یک قاشق گوش پاک کنی و یک موچین همراه بوده، این ابزارها بسیار شبیه است با آنچه که در اور و کیش و خفاجه پیدا شده است. وزنه های ترازو بشکل مکعب ها، برخی از سنگ های لوح مطبق و برخی استوانه همانند وزنه های شوش و بین النهرین، انواع سلاحهای سرد: چماق، تیرو کمان و نیزه و شمشیر و سپر و تبر که برخی بـسا سلاحهای شوش بسیار همانند است. تبر تیشه ای نیز پیدا شده که نظیرش را فقط در قفقاز باستان می توان یافت و این نظر ساموئل کرایمر مؤلف الواح سومری را که می نویسد سومری ها واقوام مشابه ایشان از جمله عیلامیها و سندیها از

۲۰- کارلتون امپراتوریهای دفن شده Carlton: Buried Empires P. 145

۲۱- فرهنگ هند Indian Culture شماره ۳ ص ۶۶۳/۷۳

قفقاز آمده‌اند، تأییدی می‌کند. موهنجودارو از راه رودخانه سند، دریای عمان و خلیج فارس با اور، کیش و شاید مصر ارتباط دریائی داشت و از راه بلوچستان با عیلام و نواحی داخلی فلات ایران مربوط بود.

ساختن ظروف سفالین در اینجا معمول بسود ولی ظرافت ظروف سفالین ایران و بین‌النهرین را نداشت تنها از لحاظ زندگی و حواجی روزانه این ظروف کار آمد و مطابق نیاز مردم بود، ظروفی که از خاک سرخ بدون نقش ساخته می‌شد با ظروفی که در قل اسما را یافت شده همانند است و ظروف بسیار نازک معروف به پوست تخم مرغی یا کاغذی آن، شبیه ظروفی است که در شوش و بابل یافت شده است.

بازرسی نقش گوزن در سفالهای سیلک و موهنجودارو و شوش و سواحل خلیج فارس و بین‌النهرین به ارتباط هنری این سرزمینها می‌توان پی برد.

نقش صلیب شکسته Svastika که در کرت، کاپادوکیه، تروی، شوش و برخی از مراکز تمدنی ایران یافت شده در اینجا نیز فراوان است که البته دارای جنبه مذهبی و علامت خورشید است. این نقش در مصر و بابل دیده نشده است. نقش حیوانهای مقدس از جمله گاو و بز کوهی و عقاب مانند سایر نواحی تمدنی آسیای غربی پیدا شده، این نقشها بود که تکامل یافت و در دوران بعدی بصورت هنرهای تجسمی با شکوه در بناهای سلطنتی و مذهبی ایران و هند (دوران هخامنشی و موریائی) جلوه گر شد.

تمدن سند همانطور که ذکر شد از راه دریا و خشکی با همسایگان دور و نزدیکش ارتباط داشت، از جمله واردات آن برای مصارف صنعتی نقره بود که از غرب، بخصوص ایران وارد می‌شد، اما خود دارای طلا بود و همانطور که می‌دانیم در دوران هخامنشی، طلائی که در این نواحی تهیه می‌شد يك ثلث طلای شاهنشاهی ایران را تأمین می‌کرد و آن نوع استخراج طلا که هر دوت بیان داشته<sup>۲۲</sup> و بسیار بدوی اما جالب و شگفتناک است در عصر

۲۲- ایران باستان ج ۱ ص ۶۳۵.

هخامنشی قرنهای سابقه داشته وبدون شك در دوره موهنجودارو نیز معمول بوده است. ۲۳ مس از بلوچستان و کرمان وارد می شد، اشیاء فلزی ساخته شده دره سند بظرافت اشیاء اور نبود. سوزنهای پیدا شده در موهنجودارو همانند سوزنهایی است که در کیش دیده شده است که انتهای آن بجای اینکه سوراخ باشد خمیدگی وانحناء دارد.

استفاده از صدف، همان نوع صدف خلیج فارس معمول بود اما از مروارید اثری نیست.

میان عقاید مذهبی این اقوام و دیگر اقوام ساکن آسیای غربی وفلات ایران هماهنگی و همانندی بسیار وجود داشت، الهه مادر این سرزمین نیز مانند همه سرزمینهای تمدنهای نخستین پرستش می شد. دانشمندان غرب معتقدند که منشاء این مذهب آسیای صغیر است اما این مطلب قطعیت ندارد



شکل ۱- مهرهای یافته شده در موهنجودارو در طرف راست نقش خدای شاخدار با سه صورت قابل توجه است (مانند شیوا) مشابهت این خدا با خدایان آسیای غربی در مقایسه با نقوش و مجسمه های مربوط به الهه مادر مشخص می شود، هزاره سوم پیش از میلاد موزه موهنجودارو نقل از جلد اول کتاب تاریخ و فرهنگ مردم هند.



۲۳- نگاه کنید به جلد اول تاریخ فرهنگ مردم هند فصل دهم ص ۲۰۳ و فصل هشتم

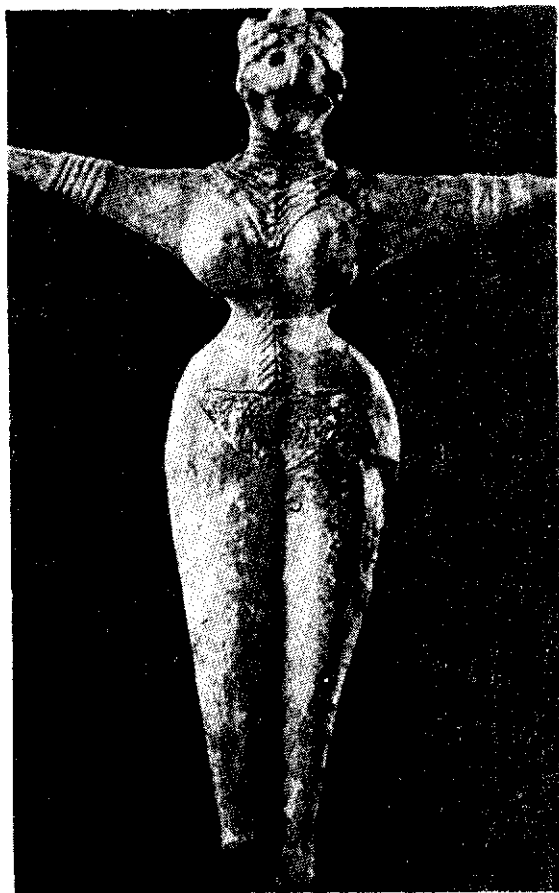
ص ۱۶۱

زیرا در همه جا این معبود یافت شده و نمیتوان گفت منشاء آن کدام نقطه بوده است.<sup>۲۴</sup> پرستش ارباب و انواع دیگر نیز معمول بوده اما وجود معبد هنوز ثابت نشده است و الهه مادر بنامهای ماتا: Amba یا Amma، Kali یا Karali و Mata خوانده می‌شود و نقش آن بر کت دادن و جلو گیری از چشم زخم است. در ایران الهه مادربایه و اساس تکیوین ناهید است که مانند ونوس در یونان قدیم وجودش موجب آبادانی و فراوانی بوده است و علت اینکه این الهه بیشتر دستهایش بر پستانهایش بوده و دست کم با پستان و اندام برهنه نشان داده می‌شود تا تأکید این بر کت و فراوانی است. در ریگ ودا نیز این الهه بنامهای Prithvi, aditi یاد شده است و ارتباط شیوا با الهه مادر از لحاظ برکت دادن و تولید نسل (که علامت مشخصه شیواست) نیز از روی برخی مهرهای یافته شده در این تمدن با ثبات می‌رسد (ش ۱) در این مهرها نقش یکی از خدایان را می‌بینیم که کلاهی شاخدار بر سر دارد و خود دارای سه صورت است (مانند شیوا) و چون در اطرافش حیوانات زمینی دیده می‌شوند معلوم می‌شود که این خدا نیز مانند شیوا بر حیوانات سلطنت داشته است و بالاخره طرز نشستن آن (مانند یوگی‌ها) شبیه نشستن شیوا است (ش ۲).

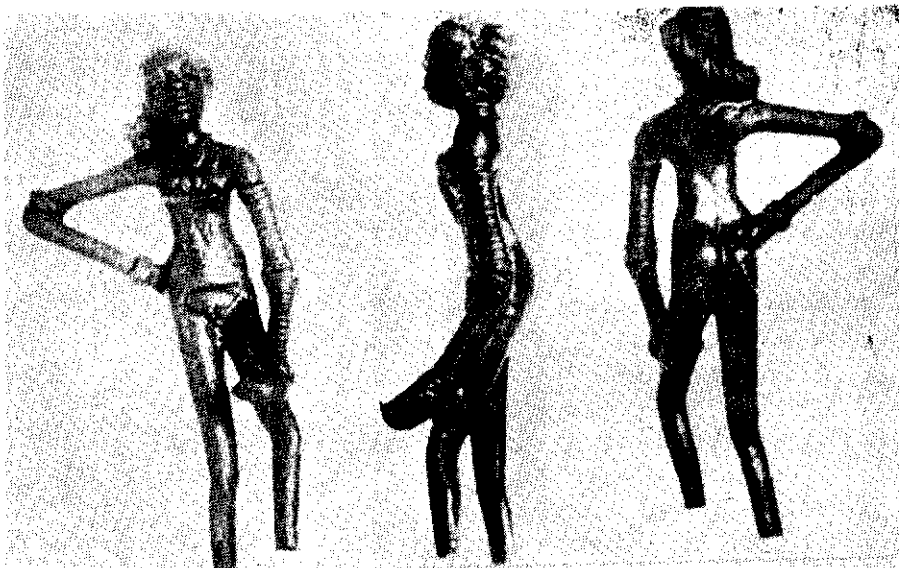
در آثار فلزی که از لرستان بدست آمده نیز الهه مادر بعنوان نمایشگر خیر و برکت معرفی شده است و گیرشمن در کتاب خود می‌نویسد که الهه مادر يك خدای آسیائی بوده و همه جا از آسیای صغیر تا شوش مورد احترام و پرستش بوده است (ش ۳ و ۴) و با احتمال قوی منشاء و اصل الهه آشخواهر سروشا که در مقابر ایران یافت می‌شود، همین الهه مادر است. در اطراف صورت یکی از این مادر خدایان نقش ماهی و انار که هر دو متعلق به آشاهستند، دیده می‌شود. در يك سر سنجاق دیگر، صورت خدای مادر در وسط و

۲۴- نگاه کنید به شماره ۸۲ مجله هنری انجمن آسیائی مقاله مکی Mackay  
Journal of the Royal Society of Arts, London.

شکل ۲- نقوش مربوط به خدایان مشترک آریائی‌ها که اصل و منشأ آن همان خدای خیر و برکت (الیه مادر) پیش از آریائی- هاست در رده سوم در وسط زروان است که روی دامنش نقش چهره زنی دیده می‌شود (الیه مادر) درین نقش نیز علامت خورشید و برسم (شاخه) در دست اهورامزدا دیده می‌شود دو نقش بالائی را با کمک اساطیر هندی می‌توان توجیه کرد ، اساطیر عصر متقدم و دئی ، موزه ماروپولیتن نیویورک و لرستان سده ۷ و ۸ پیش از میلاد ص ۷۰ کتاب گیرشمن .



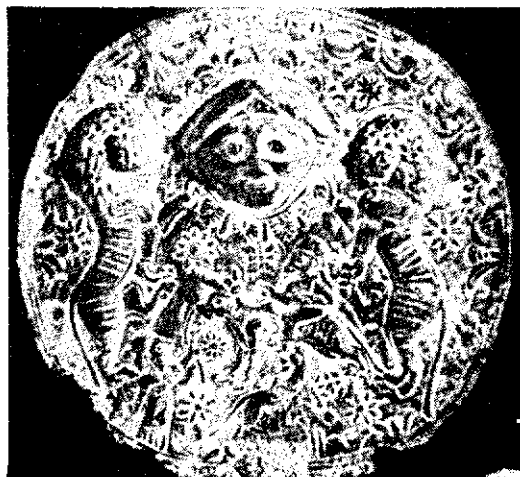
شکل ۳- الیه ای از هزاره دوم پیش از میلاد (الیه مادر یا خیر و برکت) برهنه با پستانهای برجسته که علامت باروری و برکت است ، بر گردن و سر و دست این الیه جواهراتی تعبیه شده است ، روی آلت تناسلی ویرا یا پوشانده اند و یا جواهر نشان و مزین کرده اند . از تورنگ تپه گرگان. موزه دانشگاه فیلا دلفیا . کتاب گیرشمن ص ۱ .



شکل ۴- مجسمه برنزی از موهنجودارو با پستانها و آلت زنانه برهنه، خدای خیر و برکت (الهه مادر) از هزاره دوم پیش از میلاد آنرا با خدایان مشابه در آسیای غربی می‌توان مقایسه کرد ، موزه موهنجودارو ، پاکستان نقل از کتاب تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد اول .

دوشیر که در دو طرفش نیم خیز شده‌اند رسم شده که کاملاً ایرانی است و در پائین نقش مردی بسایک گاو که گوساله‌اش در حال خوردن شیر وی است دیده می‌شود که شاخه‌هایی را تقدیم الهه مادر می‌کند (ش ۵ و ۶) در اینجا

شکل ۵- یکی از جالب‌ترین نقش‌های لرستان بر سربیک سنجاق تزئینی ، در قسمت تحتانی نقش مردی ریسمان گاوی را بدست دارد و گوساله‌اش در حال شیر خوردن است و هیولائی که سوار بر گاو است شاخه‌ای از نخل بدست دارد این شاخه را برخی همان برسم زرتشتی‌ها می‌دانند ، شاید از لحاظ اساطیر ایرانی مربوط باشد به قربانی ولی از لحاظ آئین زرتشتی مربوط می‌شود به عبادت ایزد آشی ، درین نقش علامت خورشید نیز دیده می‌شود ص ۴۹ و ۵۰ کتاب گیرشمن .



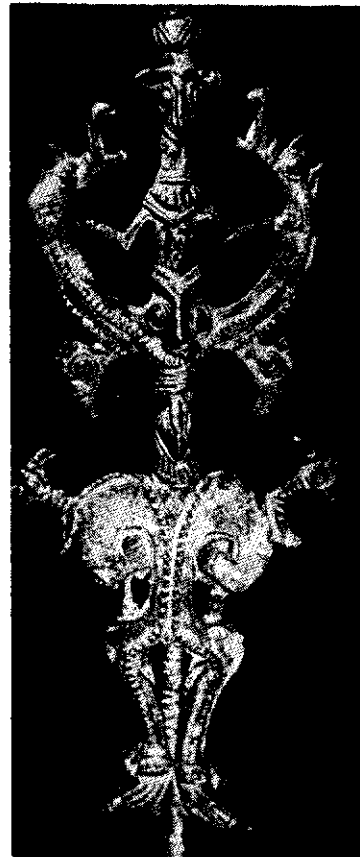
شکل ۶- يك سرسنجاقی دیگر از  
لرستان ، درینجا نیز دو نفر که سر  
فیل دارند دوشاخه را بدست گرفتند  
و در بالای چهره که باید نمایشگر  
الیه مادر باشد ایستاده‌اند ، وجود  
مار ، فیل و خورشید دلیل بر اشتراک  
این مظاهر میان ایرانیان و هندیان  
در آن اعصار و ارتباط نزدیک ایران  
با نواحی دیگر آسیای غربی و هند  
است ، قرن هشتم به ص ۵۱ همان  
کتاب نگاه کنید .



ارتباط الیه مادر و آشا بابررسی این عبارت ازبشت‌ها توجیه می‌شود = ما  
به اشاوانوهی شیروشاخه‌های هما تقدیم می‌کنیم ( ازبشت ۱۷ ) ۲۵  
در يك سرسنجاق دیگر، نقش الیه مادرمانند سرسنجاق اول در وسط است و  
در دو طرفش دو انسان با سرهائی که شبیه فیل است ایستاده‌اند که هر يك  
شاخه‌ای در دست دارد و هیولای طرف چپ هاری هم بدست راست دارد .  
نقش مار و فیل در این کننده کاری دلیل بر آن است که این تمدن باشوش و عیلام  
و مربوط بوده و این نقشها را از راه ایران شرقی از هند اخذ کرده است و در  
هر دو تصویر نقش خورشید بوفور دیده می‌شود . از همه این نقشها جالب‌تر  
نقشی است که کاملاً با نقش خدای سه سر که در موهنجودار و پیدیا شده قابل  
مقایسه می‌باشد . این تصویر يك کننده کاری نقره‌ای است که می‌توان آنرا مبدأ  
پیدایش اساس آئین خاص ایرانی (دو آلیسم) دانست، همانگونه که در شرق  
از منشاء همین الیه مادر مذهب شیوا خلق شد و مابدان اشاره کردیم . در اینجا  
خدای اصلی یعنی زروان دو چهره دارد یکی در داخل شکم که بسیار شبیه همان



چهره الهه مادر است و دودیکر صورت وی در یکی از سه سر وی ( در اینجا نیز مشابهتی میان زروان و شیوا احساس می گردد ) دوسر کناری شاخه های برسم را به اهورامزدا و اهریمن می دهد ، نقش انار که علامت خیر و برکت است در حاشیه پائین لوحه وجود دارد ۲۶ در یک نقش دیگر از چهره الهه مادر در بالای سروی یک هیولای سه سر که با نقش مورد بحث در موهنجودار قابل قیاس است ، وجود دارد . ( ش ۷ )



شکل ۷- مجسمه ای از الهه مادر که در بالای سر خود یک هیولای سه سر دارد آنرا با نقش الهه مادر که در موهنجودار و پیدا شده مقایسه کنید بعقیده گیرشمن این نقش خدای موسوم به سروش است و میان وی ، ایزدمهر یا میترا در اوستا رابطه ای وجود دارد ، مهر دارای هزار گوش و ده هزار چشم است کتاب گیرشمن ص ۴۴ .

گذشته از الهه مادر اشترایکهای دیگری نیز وجود داشته است که ثابت می کند از لحاظ مذهب يك ارتباط دائمی و گسترش یافته ای میان تمدنهای ایران و بین النهرین و دره سند وجود داشته است. پرستش خورشید با پیدا شدن سواستیکا و چرخ عمومیت داشته و نیایش آتش که اصل آن از ایران است در این تمدن رائج بوده اما از نیایش رودخانه اثری نیست.

در باره سرنوشت نهائی مردگان نیز يك هم آهنگی چشم گیر وجود داشته است و در حقیقت دفن و سوزاندن و در معرض خورد مرغان قرار دادن بروش های مختلف معمول بوده است. گاهی مردگان را نخست در معرض خورد مرغان قرار می دادند سپس استخوانهای مانده را جمع و دفن می کردند، گاهی نیز مردگان را می سوزاندند و سپس استخوانهای مانده را دفن می کردند، زیرا در بعضی از قبور آثار استخوانها همراه با زغال و خاکستر دیده شده و گاهی نیز اسکلت دست نخورده و کامل در حال دراز کشیدن یا نشستن یافت شده که دلیل بردفن کامل است، در مقابل سوزاندن کامل که دلیل آن پیدا شدن ظروف مملو از خاکستر مردگان است نیز وجود داشته است.

خط موهنجودارو در همان مراحل مقدماتی مانده است و تا کنون ۴۰۰ علامت از این خط یافت شده و دانشمندان فنلاندی تا کنون ۳۶۰ علامت آنرا تطابق داده اند. این خط با خطهای مقدماتی در مصر، سومر، کرت، قبرس، عیلام، و حتی چین شباهتهائی دارد.

زبان این قوم البته با زبان سانسکریت شباهتهائی دارد اما بازبانهای سومری و عیلامی نیز شبیه است و فعلا دانشمندان در انتظار خوانده شدن برخی کتیبه های دوزبانی هستند که در عیلام و بین النهرین یافت شده است می توان گفت که زبان مردم مورد بحث بیش از همه با زبان مردم عیلام همانندی و پیوند داشته است.